




Analysis of Aspects of Da'bal's Moral Character Based on His Poems (Courage and Inappropriate Language)



Doi:10.22067/jallv13.i4.81277

Seyed Abbas Hoseini 

PhD Candidate in Arabic Language and Literature Ferdowsi University of Mashhad,
Mashhad, Iran

Marziyeh Abad¹ 

Associate Professor in Arabic Language and Literature, Ferdowsi University of
Mashhad, Mashhad, Iran

Amir Moghaddam Mottaghi 

Associate Professor in Arabic Language and Literature, Ferdowsi University of
Mashhad, Mashhad, Iran

Received: 12 June 2019 | Received in revised form: 6 August 2019 | Accepted: 9 October 2019

Abstract

If a poet or a writer seeks a mission in the creation of a work of art, the most important thing that must be considered is ethics. Due to the special ideological and political approach that Da'bal has, throughout history, his personality and poems have been criticized by various groups. A group, more and more intentionally, have ignored all his moral virtues and introduced him as a sinful personality. On the other hand, his proponents, by exaggerating and creating an ideal and prophetic character, have destroyed the character of the poet in another way. This duality in explaining the poet's personality has introduced the preconditions for the audience's confusion and has made them face a kind of doubt in recognizing different aspects of his personality. So the study, rather than focusing on the opinions of other researchers, who often mixed their research with bias, tried to focus on his Diwan, in order to study and analyze the most important components of ethics in both positive and negative aspects and to present a real picture of the poet's personality. The results of the research, which is derived from studying the poet's works, show that courage as a superior moral virtue is beautifully manifested in his poems. The poet has presented the manifestations of his courage by allocating a relatively large volume of verses. On the other hand, using the inappropriate language and words has caused degradation of the poet's personality.

Keywords: Da'bal, Poems, Character, Analysis, Courage, Inappropriate Language.

¹. Corresponding author. Email: mabad@ferdowsi.um.ac.ir

زبان و ادبیات عربی، دوره سیزدهم، شماره ۴ (پیاپی ۲۷) زمستان ۱۴۰۰، صص: ۲۰-۱

واکاوی جنبه‌هایی از شخصیت اخلاقی دعبل بر پایه اشعارش (شجاعت، بدزبانی)



(پژوهشی)



سید عباس حسینی^۱ (دانش آموخته دکتری گروه زبان و ادبیات عربی دانشگاه فردوسی مشهد، ایران)
مرضیه آباد^۱ (دانشیار گروه زبان و ادبیات عربی دانشگاه فردوسی مشهد، ایران، نویسنده مسئول)^۱
امیر مقدم متقی^۱ (دانشیار گروه زبان و ادبیات عربی دانشگاه فردوسی مشهد، ایران)

Doi:10.22067/jallv13.i4.81277

چکیده

اگر شاعر یا ادیبی درآفرینش اثر هنری، رسالتی را جستجو کند، مهم‌ترین رسالتی که بیش از هر چیز باید مورد توجه قرارگیرد، اخلاق است. با توجه به رویکرد اعتقادی و سیاسی خاصی که دعبل دارد، همواره و در طول تاریخ، شخصیت و شعر شاعر محل تاخت و تاز گروه‌های موافق و مخالف واقع شده است. گروهی بیشتر از روی غرض ورزی تمام محاسن اخلاقی او را نادیده گرفته و شخصیتی سراسرگناه آلود از او ترسیم نموده‌اند. در طرف مقابل گروهی که به اصطلاح در اردوگاه موافقان صف‌آرایی نموده‌اند، با غلو و بزرگ‌نمایی و خلق شخصیتی آرمانی و پیامبرگونه به شکلی دیگر به تخریب شخصیت شاعر پرداخته‌اند. این دوگانگی و آشفتگی در تبیین شخصیت شاعر، مقدمات سردرگمی مخاطبان را فراهم آورده و آنان را در شناخت جنبه‌های مختلف شخصیت وی، با نوعی تردید و سردرگمی مواجه ساخته است؛ از این‌رو برآن شدید تا طرحی نو درافکنیم و به‌جای توجه به آرای سایر پژوهشگران، که غالباً تحقیقاتشان را با تعصب و غرض‌ورزی آمیخته‌اند، محور و اساس قضاوت را دیوان شاعر قرار دهیم؛ تا ضمن بررسی و تحلیل مهم‌ترین مؤلفه‌های اخلاق در دو جنبه مثبت و منفی به تصویری درست از شخصیت شاعر دست‌یابیم. نتایج تحقیق-که برآمده از شعر شاعر است- نشان می‌دهد؛ شجاعت به عنوان فضیلت برتر اخلاقی به شکلی زیبا در وجود شاعر تجلی یافته است و شاعر با اختصاص حجم نسبتاً زیادی از ابیات، جلوه‌هایی از شجاعت خود را به نمایش گذاشته است. در نقطه مقابل بدزبانی و سخنان پرده‌درانه با نمودی که در شعر شاعر دارد موجبات تنزل شخصیت شاعر را فراهم آورده و او را در مظان برخی از اتهامات قرار داده است.

کلیدواژه‌ها: شخصیت، شجاعت، بدزبانی، اشعار، دعبل.

۱. مقدمه

هر انسانی در بعد فردی و شخصیتی دارای ویژگی‌های خاص اخلاقی است که این اخلاق از تفکر، فرهنگ و ایدئولوژی او ناشی می‌شود. در صورتی که ارزش‌های اخلاقی به شکل صحیح در جامعه نهادینه شوند؛ می‌توان شاهد جامعه‌ای سالم و به دور از رذالت‌های اخلاقی بود و این می‌تواند بستری مناسب جهت رشد و تعالی جامعه انسانی در زمینه‌های مختلف را فراهم آورد. در این بین یکی از راه‌های إشاعه مکارم اخلاقی، توجه به شخصیت‌های اخلاق مدار می‌باشد؛ تا ضمن بررسی جنبه‌های مختلف شخصیت این بزرگان، چراغی پرفروغ پیش راه مخاطب قرار دهیم. دعبل خزاعی شاعر متعهد عصر اول عباسی، از جمله این شخصیت‌های برگزیده است که بررسی جنبه‌های مختلف اخلاقی در شعرش، می‌تواند زمینه‌ساز الگوی اخلاقی مناسبی برای نسل امروز باشد. علاوه بر این با توجه به رویکرد دینی و دفاع تمام‌عیاری که شاعر از اهل بیت پیامبر انجام داده است؛ شخصیت شاعر بیش از هر کسی مورد توجه و مناقشه گروه‌های موافق و مخالف قرار گرفته است. از طرفی مخالفین شاعر و بیشتر از روی غرض‌ورزی از او شخصیتی سراسر گناه‌آلود ترسیم کرده و هرگونه فضیلتی را از او دریغ داشته‌اند و القابی همچون (خبیث اللسان - شیعه افراطی) را به او نسبت داده‌اند. این کج اندیشان که تعصب منطق از سرشان ربوده و چشم بصیرتشان را کور ساخته تا جایی پیش رفته‌اند که از هیچ افترايي دست برنداشته و در این راه تمام حقایق را نادیده می‌گیرند؛ چنانکه ابوالعلا معری، شاعر و نویسنده قرن پنجم او را به بی‌دینی و تملق متهم می‌سازد و با بیانی مغرضانه تمام اعتقادات و باورهای او را در جهت نیل به اهداف دنیایی تفسیر می‌نماید (معری، ۱۹۶۴: ۲۸۶).

ابوالفرج اصفهانی به علت غیاب طولانی مدت دعبل از دید مردم، راهزنی و هرزه‌گری را، پیشه اصلی شاعر می‌داند و آن را مهم‌ترین عامل و دلیل برای خروج شاعر از کوفه عنوان می‌کند «کان سبب خروج دعبل بن علی من الكوفة أنه يتشطر و يصحب الشطار» (ترجمه) علت خروج دعبل از کوفه این بود که راهزنی می‌کرد و با راهزنان همراه بود (اصفهانی، ۱۹۷۲: ۱۳۶/۲۰). در دوره معاصر شوقی ضیف را می‌بینیم - که با وجود جایگاه رفیع علمی و تعدد تألیفات - چشمانش را بر روی حقیقت می‌بندد و تائیه همیشه جاودان دعبل - که مایه فخر ادب است - را با نوعی تردید مواجه می‌سازد و بر این باور است که انگیزه شاعر از سرایش این منظومه، دست یافتن به اموال بوده است (شوقی ضیف، ۱۹۱۹: ۳/۳۲۱). عقاد، نویسنده مصری به تقلید از پیشینیان و با لحنی عناد آمیز و غیرمنطقی شخصیت دعبل را به باد انتقاد می‌گیرد و او را فطرتاً فردی چپاولگر می‌داند. این نویسنده حتی جانب‌داری دعبل از اهل بیت پیامبر را به عنوان دستاویزی جهت حمله بر بدخواهان تفسیر می‌نماید (دجیلی، ۱۹۷۲: ۷۰). شاید یکی از عواملی که باعث شده بدخواهان تا این اندازه نسبت به بزرگان شیعه - که به‌واقع مظلوم واقع شده‌اند؛ افترا بزنند، کناره‌گیری و غفلتی است که نویسندگان حوزه ادب متعهد و به ویژه شیعه مرتکب شده‌اند؛ اگر کمی واقع‌بین باشیم باید اذعان کنیم که ما به اندیشمندان و شاعران شیعی آن‌گونه که باید، توجه ننموده‌ایم (مختاری، ۱۳۷۸: ۵). و هنوز بسیاری از اندیشه‌ها و خلیات این بزرگان مغفول مانده است. حتی اگر گروه معارض را کنار بگذاریم، شرایط در جبهه موافقین نیز چندان بر وفق مراد نیست. این دوستان که به‌ظاهر در اردوگاه موافقین صف‌آرایی کرده‌اند با ترسیم شخصیتی آرمانی و پیامبرگونه، زمینه‌ساز شائبه و تشکیک شده‌اند. این گروه بجای پذیرش برخی از کاستی‌ها - که در

شخصیت شاعر وجود دارد- عمده تلاششان این بوده که هرگونه انحراف و کژ رفتاری شاعر را توجیه کرده و برای آن علتی بیابند؛ از این رو برآن شدید تا طرحی نو درافکنیم و به جای معیار قرار دادن سخنان دیگران- که در بسیاری از موارد متناقض می‌نماید- اساس کار را بر اشعاری قرار دهیم که خود شاعر سروده است؛ چراکه اعتقاد داریم شعر هر شاعر تا حد زیادی بازگو کننده شخصیت اوست و ضمیر ناخودآگاه او را پیش چشم مخاطب حاضر می‌گرداند (افخمی، ۱۳۹۵: ۶). بخصوص اگر شاعری خود را در بند دربار و مدح‌های دروغین گرفتار نساخته باشد، شعرش بیش از دیگران تجلی بخش شخصیتش خواهد بود. عمده تلاش در این مقاله، ابهام‌زدایی و شفاف‌سازی جنبه‌های مختلف شخصیت شاعر بر اساس اشعار وی است. به همین منظور و برای اینکه نتیجه کارمان بیشتر به واقعیت بنشیند؛ برجسته‌ترین خلیات شاعر در زمینه مثبت و منفی (فضایل و رذایل) را مورد بررسی قرار دادیم؛ تا شاید بتوانیم گامی هرچند کوتاه در راه شناسایی این شاعر متعهد برداریم.

۱.۱. پرسش‌های پژوهش

۱. انگیزه دعبل از بیان مفاهیم اخلاقی در شعرش چیست؟
۲. شجاعت و شهامت ادبی دعبل به خدمت چه اهدافی درآمده است؟
۳. مهم‌ترین عوامل مؤثر، در بدزبانی شاعر کدامند؟ آیا این اقدام شاعر قابل دفاع می‌باشد؟

۲.۱. فرضیه

با توجه به رویکرد دینی و همراه با تعهد شاعر، به نظر می‌رسد، رویکرد اصلاحی، مهم‌ترین انگیزه شاعر از بیان مفاهیم اخلاقی باشد. - از آنجایی که فضای حاکم بر شعر دعبل بیش از هر چیز رنگ و نگاری اعتقادی دارد؛ به نظر می‌رسد شجاعت و بی‌پروایی شاعر قبل از هر چیز در خدمت اعتقاد و باورهای شاعر قرار گیرد- می‌توان گفت بسیاری از تعبیر و سخنان پرده‌درانه، متأثر از رویکرد اعتقادی و سیاسی شاعر است؛ افزون بر این طبع و سرشت شاعر و به‌ویژه فرهنگ محیطی که در آن رشد نموده در این بداخلاقی و سوءتعبیر تأثیرگذار بوده است.

۳.۱. پیشینه پژوهش

از گذشته‌های دور بسیاری از نویسندگان و شاعران اخلاق را سرلوحه خلق آثار هنری خود قرار داده و در راه نهادینه ساختن فضایل اخلاقی از هیچ کوششی فروگذار نکرده‌اند. از جمله این نویسندگان می‌توان به ابن طباطبا در «عیارالشعر»، قدامه بن جعفر در «نقد الشعر» و ابن رشیق در «العمدة فی محاسن الشعر و آداب» اشاره نمود؛ اما در مورد دعبل آثاری چند به رشته تحریر درآمده است؛ که به برخی از آن‌ها اشاره می‌گردد ابوالفرج اصفهانی در کتاب ارزشمند «الأغانی» به شکلی مفصل به شرح حال شاعر می‌پردازد. آنچه برغنائی این اثر می‌افزاید، روایت‌هایی است که مؤلف درباره جنبه‌های مختلف شعر شاعر از دیگر ادیبان و دانشمندان روایت می‌کند. از نقاط تاریک این اثر، جبهه‌گیری‌های بی‌موردی است که مؤلف

تحت تأثیر اعتقادات و باورهای خود انجام داده است. عبدالکریم الأشر در کتابی تحت عنوان «دعبل دراسة تحليلية في حياته وشعره» به بررسی زندگی اجتماعی و ادبی شاعر پرداخته است و گاه فراخور بحث به برخی از جنبه‌های اخلاقی شاعر می‌پردازد. علیرضا میرزا احمد در کتابی با عنوان «کندوکاوی در حیات و اندیشه سیاسی دعبل» مهم‌ترین اندیشه‌های سیاسی شاعر را بررسی نموده است. نویسنده در این کتاب تلاش می‌کند تا با تبیین سیاست‌های دعبل - به‌ویژه در برابر حاکمان - گوشه‌هایی از هنرمندی شاعر را پیش چشم مخاطب حاضر گرداند. در این زمینه مقالاتی چند به رشته تحریر درآمده است که مهم‌ترین این مقالات به شرح زیر است؛ قاسم اناری و ابراهیم ابراهیمی در مقاله‌ای با عنوان «بینامتنیت قرآنی و روایی در شعر دعبل الخزاعی» به بررسی میزان بهره‌گیری شاعر از قرآن پرداخته‌اند. نویسندگان در این مقاله ضمن استشهداد به اشعار دعبل، به بیان آیاتی می‌پردازند که به شکل مستقیم و یا غیرمستقیم در شعر دعبل انعکاس یافته‌اند. حسن دادخواه تهرانی به همراه سمیر پویان پور در مقاله‌ای با عنوان «الولاء والبراء بين الرضى ودعبل الخزاعی» به بررسی تولی و تبری - که جزء اصول اعتقادی شیعه است - بین دو شاعر بزرگ، یعنی شریف رضی و دعبل می‌پردازند. نویسندگان در این مقاله ضمن بیان مصادیق تولی و تبری؛ به برخی از نقاط اشتراک و افتراق بین دو شاعر، اشاره‌ای گذرا دارند. رضا سهل‌آبادی در پایان‌نامه خود تحت عنوان «اهل بیت در شعر دعبل» که به راهنمایی عباس طالب‌زاده به انجام رسیده، به تجلّی اهل بیت پیامبر در شعر دعبل می‌پردازد. نویسنده در این رساله ضمن بیان گوشه‌هایی از جُور و ستم حاکمان، تلاش دارد تا حقانیت اهل بیت پیامبر را - به‌ویژه در زمینه ولایت - به اثبات برساند. یحیی معروف در مقاله‌ای تحت عنوان «شخصیة دعبل الخزاعی من خلال التناقضات» که در شماره ۸ اضاءات نقدیه به چاپ رسانده به شکلی گذرا به تهمت‌ها و افتراهای برخی از نویسندگان به‌ویژه در زمینه اعتقادی، به شکلی استدلال‌گونه پاسخ می‌دهد؛ اما در مورد شخصیت اخلاقی دعبل آن‌گونه که ما به دنبال آن هستیم - با وجود اهمیتی که دارد - تاکنون هیچ تحقیق مستقلی صورت نگرفته و جای خالی آن کاملاً احساس می‌شود.

۲. چارچوب مفهومی پژوهش

۲.۱. اخلاق در لغت و اصطلاح

اخلاق در لغت جمع خُلُق و به معنای صفت پایدار می‌باشد (راغب اصفهانی، بی تا: ۳۸۰). واژه خُلُق در مقایسه با کلمه خَلَق از یک ریشه می‌باشند و تنها تفاوتی که بین این دو واژه وجود دارد، این است که خَلَق به شکل ظاهری انسان - که با چشم قابل دیدن است - گفته می‌شود و خُلُق به صفات و ویژگی‌هایی اطلاق می‌شود که مربوط به باطن و درون انسان است و به‌جای چشم ظاهر با بصیرت و چشم دل قابل دریافت می‌باشد (نادری، ۱۳۹۵: ۱۳).

معنای اصطلاحی اخلاق: معنای اصطلاحی اخلاق تا حد زیادی همسو با معنای لغوی آن می‌باشد جاحظ در کتاب تهذیب الأخلاق آن را حالتی از نفس می‌داند که باعث می‌شود انسان کارها و رفتارهایش را بدون قصد نمایان سازد (سبحانی، ۱۳۹۲: ۲۴).

علامه مجلسی تعریفی نزدیک به جاحظ دارد «الْخُلُقُ بِالضَّمِّ مَلَکَةٌ لِلنَّفْسِ یَصْدُرُ عَنْهَا الْفِعْلُ بِسَهْوَةٍ...» (مجلسی، ۱۴۰۳: ۳۷۲/۶۷). همانگونه که مشاهده می‌شود علامه مجلسی نیز بر روی غیر ارادی بودن و ملکه ذهن شدن اخلاق، تاکید می‌ورزد. ارسطو بر این

باور است که انسان به طور طبیعی واجد خُلق و خوی خاصی نمی‌شود؛ بلکه با تمرین و تکرار آن خلیقیات را به شکل ملکه در خود پرورش می‌دهد (طوسی، ۱۳۸۶: ۱۰۴). فیض کاشانی اخلاق را هیأت و عاملی می‌داند که خاستگاه آن درون انسان است و به واسطه این نیروی برتر و به خاطر کثرت تکرار بسیاری از اعمال و رفتارهای انسان به سادگی و بدون نیاز به تفکر رخ می‌نمایند (فیض کاشانی، بی تا، ۹۵: ۵). مرتضی مطهری با در نظر گرفتن نظریه‌های مختلف در تعریف اخلاق چنین می‌گوید: فعل اخلاقی، آن فعلی است که هدف از آن منافع مادی و فردی نباشد، خواه انسان آن را به خاطر نوع دوستی انجام دهد و یا به جهت زیبایی روح خود. (مطهری، ۱۳۷۹: ۵۸).

۲. ۲. اهمیت اخلاق

اخلاق صورت باطنی انسان است که تجلی بخش چهره ظاهری روح است. همان‌گونه که شکل ظاهری انسان به واسطه اندام ظاهری زشت یا زیبا می‌شود؛ روح انسان نیز به واسطه اخلاق و خلیقیاتش ارزش می‌یابد و یا مورد نکوهش قرار می‌گیرد (سبحانی، ۱۳۹۲: ۲۴). ابن مسکویه اخلاق را ناشی از دو عامل می‌داند، نوع اول از مزاج انسان تأثیر می‌پذیرد و از بدو تولد همراه انسان است و این خلیقیات در طول دوران زندگی با کمی شدت و ضعف در او می‌مانند؛ اما نوع دوم از خلیقیات انسان، با تمرین و تکرار حاصل می‌شود و به خاطر تکرار حالت ملکه و عادت به خود می‌گیرند (ابن مسکویه، ۱۳۷۱: ۳۶). امروزه ریشه بسیاری از گرفتاری‌ها که انسان را به خود مشغول ساخته، عدم توجه به موازین اخلاقی است. آدمی نفسی سرکش دارد و این نفس چنان اسبی چموش به دنبال آن است تا افسار گسیخته و خود را از چنگ عقل و وجدان برهاند و به هرسو که تمایل دارد، رو کند. اما در این کارزار خداوند انسان را بی‌دفاع رها ننموده است و به او سلاح اختیار و خرد را ارزانی داشته تا به کمک آن بر خواسته‌های نامشروع نفس غالب آید؛ و با بهره‌مندی از اخلاقی پسندیده به اهداف والای انسانی و معنوی نائل آید. از منظر بزرگان دین، اخلاق برای ما انسان‌ها اهمیتی ویژه دارد. خداوند ضمن ستایش اخلاق پیامبر، بر خُلق نیکوی ایشان تأکیدی ویژه دارد «وَإِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ» پیرو سخن خداوند حضرت محمد (ص) ضمن تأکید بر اهمیت اخلاق؛ رسالت اصلی خود را، تکامل مکارم اخلاق عنوان می‌کند. امام علی (ع) راز ایمن ماندن از کینه‌ی دیگران را، هماهنگی در اخلاق حسنه با آنان می‌داند (نهج‌البلاغه، حکمت ۴۰۱).

۳. ۲. اخلاق و جایگاه آن در شعر

از گذشته‌های دور، دین و قوانین اخلاقی متأثر از آن می‌کوشند تا نفوذ خود را بر مصالح و امور زندگی بشر بگسترانند (غریب، ۱۳۷۸: ۱۵۹). حتی در دوران جاهلیت که دامنه شعر بسیار گسترده بود و شعر از بسیاری از قید و بندهای اخلاقی خود را رها می‌دید؛ ارتباطش را با اخلاق حفظ نمود؛ اما زمانی که نور خورشید اسلام بر جهان تابیدن گرفت؛ به تدریج باب ورود گسترده‌ی اخلاق در ادب گشوده شد. زبان شعر با توجه به شاخصه‌ها و مزیت‌های خاصی که دارد، می‌تواند بستری مناسب در جهت نشر فضایل اخلاقی باشد. اگر یک شاعر به فکر نشر فضیلتی اخلاقی برآید و خود از اخلاقی نیکو برخوردار باشد؛ می‌تواند به گونه‌ای مؤثر، بر روی مخاطب تأثیر گذاشته و بسیاری از فضایل اخلاقی را در ذهن نهادینه نماید.

در نقطه مقابل اگر شاعری راه هرزه‌گری و لابلالی‌گری در پیش گیرد و به‌جای فضایل به رذایل اخلاقی رو کند، زمینه انحراف و انحطاط اخلاقی را در جامعه فراهم می‌آورد؛ از این‌رو توجه به اخلاق در شعر اهمیت زیادی داشته و این دو آن‌چنان در هم تنیده‌اند که جدا ساختن آن‌ها از یکدیگر غیر ممکن می‌نماید. به خاطر اهمیت همین موضوع است که قرآن کریم بر شاعران می‌شورد «وَالشُّعْرَاءُ يَتَّبِعُهُمُ الْغَاوُونَ أَلَمْ تَرَأَهُمْ فِي كُلِّ وَادٍ يَهيمُونَ وَأَنَّهُمْ يَقُولُونَ مَا لَا يَفْعَلُونَ» (شعراء: ۲۶-۲۴). از نظر قرآن شعر در اصل و ماهیت خود مذموم نیست؛ بلکه آنچه به شعر اعتبار می‌بخشد و یا مقدمات انحراف آن را فراهم می‌آورد؛ مضمون و پیامی است که شاعر در پی بیان آن است. در مورد اخلاق و میزان کاربرد آن در شعر، سه دیدگاه وجود دارد؛ نخستین دیدگاه که از آن به عنوان دیدگاه اخلاق مدار یاد می‌شود و بر اساس آرای افلاطون استوار است؛ هنر و از جمله شعر در خدمت اصول اخلاقی قرار می‌گیرد. اوج قدرت این نظریه به قرون وسطی، زمانی است که کلیسای مسیحیت در اروپا حاکمیت داشت، برمی‌گردد. در دوره رنسانس و نهضت علمی، با وجود برخی تلاش‌های موفقیت‌آمیز، این رویکرد ادبی، همچنان حاکمیت و سیادت خود را حفظ نمود. دومین نظریه‌ای که در این زمینه مطرح است؛ دیدگاه زیبایی‌شناسی می‌باشد. این نظریه که بیش از هر چیز محصول اندیشمندان قرن نوزدهم است نه تنها برای اخلاق در عرصه شعر اهمیت زیادی قائل نیست؛ بلکه برخلاف نظریه پیشین اخلاق را در خدمت هنر قرار می‌دهد (رجایی، ۱۳۸۲: ۲۹). به اعتقاد این گروه بزرگ‌ترین و شاید تنها رسالت شعر، آفرینش زیبایی است. گرچه این مکتب در ابتدا با اقبال نسبی روبرو شد؛ اما بعد از گذشت زمانی اندک حاکمیت خود را تا حد زیادی از دست داد و این چندان هم شگفت نیست؛ چراکه هنر تعبیری انسانی است و نمی‌تواند با ایدئولوژی بیگانه باشد و از آنجایی که این آثار در بستر رخدادهای جامعه خلق می‌شوند، ارتباطشان با زندگی اجتماعی و سیاسی بسیار محکم است (محمدی، ۱۴۰۰: ۵). در این زمینه نظریه سومی نیز وجود دارد که حد فاصل نظریه اول و دوم است. طرفداران این نظریه که شامل طیف وسیع‌تری از افراد می‌شوند؛ براین باورند که ارزش‌های زیبایی‌شناختی و اخلاقی هرکدام در عرصه ادبیات، نقشی جداگانه اما وابسته دارند و ارتباط بین این دو مؤلفه به قدری محکم است که جدایی آن‌ها از یکدیگر را تقریباً غیرممکن ساخته است.

۳. چارچوب نظری پژوهش

۳.۱. شجاعت و مصادیق آن در شعر دعبل

توجه به فضایل اخلاقی، شخصیت وجودی انسان را از انواع آلودگی‌ها پیراسته می‌سازد و انسان را در مرتبه‌ای قرار می‌دهد که به مشابه چراغی، الگوی رفتار دیگران می‌شود. یکی از شخصیت‌های مورد توجه در عرصه اخلاق، دعبل خزاعی است. کسی که به علت برخورداری از مکارم برتر اخلاق، می‌تواند به عنوان الگویی مناسب مورد توجه واقع شود. با وجود کثرت فضایل اخلاقی نزد شاعر-به علت تنگی مجال-به ذکر یکی از مهم‌ترین این فضایل، یعنی شجاعت بسنده می‌کنیم. این فضیلت اخلاقی از گذشته‌های دور همواره مورد توجه عرب قرار گرفته است تا جایی که دیوان هیچ شاعری از ذکر آن خالی نیست. اهمیت این فضیلت اخلاقی از آن روی است که با از بین رفتن عوامل تهدیدآمیز، مقدمات ایجاد فضایی امن در جامعه فراهم می‌شود و به این ترتیب فضای روانی سالم و بدون دغدغه بر جامعه حاکم می‌شود. شجاعت نزد دعبل

دامنه‌ای بسیار وسیع دارد؛ اما در این بین شجاعت بی‌نظیری که شاعر در بیان ستمگری حکام بنی‌عباس از خود برجای گذاشته، از همه معروف‌تر است. در تاریخ ادب عربی کمتر سابقه داشته است که شاعری این‌چنین بی‌پروا و بدون هیچ‌گونه ترس بر ستمکاران و صاحبان قدرت یورش ببرد. اینک سعی داریم -بدون در نظر گرفتن سخنان دیگران- جنبه‌های مختلف شجاعت شاعر را از خلال اشعارش مورد بررسی قرار دهیم.

۱.۱.۳. تمجید از انسانهای شجاع

شاعر با تمجید از انسانهای شجاع -که بدون کم‌ترین هراسی در میدان جنگ حاضر می‌شوند- آن‌ها را از انسانهای روباه‌صفت و ترسو جدا می‌سازد. آنگاه برای تثبیت این معنی و برای اینکه سخنش بهتر بر دل بنشیند؛ دست به دامن آرایه تشبیه می‌شود و با آوردن چهار تشبیه، تصویری عینی برای مخاطب ترسیم می‌نماید. در این تصویر انسان شجاع در قامت پرندگان شکاری، شیران دلیر، چوب‌های سخت و دریا ظاهر شده که نماد عظمت، اقتدار و بخشندگی هستند. در مقابل افراد ترسو و انسان‌های روباه‌صفت در هیئت لاشخورها، روباه، چوب تو خالی و جوی‌های کوچک آب جلوه نموده‌اند که همگی نماد حقارت و کهنتری می‌باشند. شاعر با استفاده از حرف نفی لیس به ممدوح منزلتی ویژه بخشیده و در واقع منزلت او را بالاتر از این می‌بیند که به این موارد تشبیه شود.

فَلَيْسَ بُغَاثُ الطَّيْرِ مِثْلَ عِتَاقِهَا
وَلَيْسَ الْأَسْوَدُ الْغُلْبُ مِثْلَ الثَّعَالِبِ
وَلَيْسَ الْعَصِيُّ الصُّمُّ كَالْجَوْفِ خَيْرَةً
وَلَيْسَ الْبُحُورُ فِي التَّنْدَى كَالْمَذَانِبِ

(دعبل، ۱۹۷۲: ۵۱)

(ترجمه) «مرغانِ مردار خوار همانند پرندگان شکاری و شیرانِ درنده مانند روبهان نیستند چوب‌های محکم مانند چوب‌های تو خالی و دریاها -در بخشش- مانند جویبارها نیستند.» شاعر در فرازی دیگر با ورود به صحنه مبارزه مفهوم شجاعت را عینیت می‌بخشد و ضمن بیان شجاعت و جنگاوری بی‌بدیل خود به این نکته اشاره دارد که در هنگامه جنگ و آن زمان که جنگ اوج می‌گیرد، با شجاعت و جسارتی کم‌نظیر نیزه و شمشیر خود را بر قلب و گردن دشمن می‌نشانند و آنان را نابود می‌سازد. در سایه این شجاعت و شرایط امنی که برای میهمان مهیا می‌شود دیگر او را خوفی نیست؛ چراکه او با پناه آوردن به زیر چتری که شاعر برایش آماده ساخته، خود را بیمه می‌بیند.

أَنَا مَنْ عَلِمْتَ إِذَا دُعِيتُ لِغَارَةٍ
فِي طَعْنِ أَكْبَادٍ وَصَرْبِ رِقَابِ
وَإِذَا تَنَآوَحَتِ السَّمَالُ بِشْتَوَةٍ
كَيْفَ إِرْتِقَابِي الصَّنِيفَ فِي أَصْحَابِي

(دعبل، ۱۹۷۲: ۱۹۴)

(ترجمه) «من چنانم که تو می‌دانی آن زمان که به جنگ و غارت فرا خوانده شوم؛ نیزه‌ها را بردل‌ها می‌نشانم و با شمشیرها گردن می‌زنم

و زمانی که در زمستان باد شمال وزیدن گیرد، مرا خواهی دید که چگونه میهمان را در زمره‌ی اصحاب خود قرار می‌دهم» شاعر از ورود به میدان جنگ خوفی ندارد و چه بسا با شمشیری از نیام بر کشیده، مرگ را به مبارزه می‌طلبد و بر این باور است که قرار گرفتن در این مسیر، او را به سرای نعمت و گشایش رهنمون می‌شود.

وَكَمْ زَحْمَتٌ طَرِيقَ الْمَوْتِ مُعْتَرِضًا
بِالسَّيْفِ ضَيْقًا فَأَذَانِي إِلَى السَّعَةِ

(دعبل، ۱۹۷۲: ۶۹)

(ترجمه) «چه بسیار راه مرگ را در پیش گرفتیم و با شمشیر آخته در تنگنای مرگ توقف کردم و آن طریق مرا به سوی گشایش رهنمون شد.»

گاهی شاعر شجاعت و سخاوت را درهم می‌آمیزد و به شیوه‌ای فخر آمیز بر این نکته تأکید می‌ورزد که او و قومش اهل بخشش و جنگاوری هستند.

فَعَلَى أَيْمَانِنَا يَجْرِي النَّدَى
وَعَلَى أَسْيَافِنَا تَجْرِي الْمُهَج

(ترجمه) «بر دستانمان بخشش و بر لبه شمشیرهایمان، خون دشمنان جاری می‌شود.» (دعبل، ۱۹۷۲: ۷۷)

شاعر به خاطر روحیه جنگنده و بی‌پروایی که دارد از انسان‌های ترسو و بزدل اظهار بیزار می‌کند. او برای بیان انزجار درونی خود نسبت به افراد ترسو از تشبیهی زیبا استمداد می‌جوید و آنان را در دو موقعیت متفاوت به تصویر می‌کشد. در تصویر نخست که هم‌زمان با پذیرایی است، فرد ترسو در سیمای شیرینی قوی پنجه رخ می‌نماید که برای فراچنگ آوردن طعامی اندک و یا موقعیتی اجتماعی، خود را بی‌باک و جسور نشان می‌دهد؛ اما در تصویر دوم که میدان جنگ و صحنه کارزار تجلی بخش آن است؛ او چون روباهی است ترسو که تاب شنیدن صدای دشمن را ندارد و تنها هنری که دارد، فرار است و بس.

أُسُودٌ إِذَا مَا كَانَ يَوْمٌ وَلِيمَةٌ
وَلَكِنَّهُمْ يَوْمَ اللَّقَاءِ تُعَالِبُ

(دعبل، ۱۹۷۲: ۴۳)

(ترجمه) «(آنان) در روز میهمانی چون شیرانی قوی پنجه هستند؛ اما در هنگامه جنگ روبهانی ترسو می‌باشند»

۲. ۱. ۳. موضع شاعر در زمان تغییر چرخه سیاسی

در هر دوره‌ای از تاریخ هرگاه تغییری در هرم قدرت صورت گیرد، نویسندگان و شاعران آن را فرصتی طلایی می‌دانند تا خود را به دستگاه قدرت نزدیک سازند؛ اما دعبل در پی هدفی دیگر است او با شجاعت و بی‌پروایی، از حادثه‌ای شوم خبر می‌دهد؛ حادثه‌ای که در پی آمدن حاکم جدید، ابراهیم در حال وقوع است. شاعر مردم را نسبت به شخصیت واقعی ابراهیم باخبر می‌سازد؛ شخصیتی که با آمدن خود شرایط اقتصادی و اجتماعی را از آنچه هست بدتر خواهد کرد تا جایی که مردم زیر فشار مشکلات کشته شده و یا دچار قحطی می‌شوند.

بَيْعَةُ إِبْرَاهِيمَ مَشُومَةٌ
تُقْتَلُ فِيهَا الْخَلْقُ أَوْ تُقْحَطُ

(دعبل، ۱۹۷۲: ۱۲۵)

(ترجمه) «خلافت ابراهیم اتفاقی شوم است. اتفاقی که در آن مردم کشته شده و یا دچار قحطی می‌شوند» افراد فرصت طلب هر لحظه اتفاقات را رصد می‌کنند و گاه از مصیبت‌ها برای خود فرصت می‌سازند. در دوران گذشته زمانی که حاکمی می‌مرد رسم بر این بود که شاعران ابیاتی را در رثای او می‌سرودند و در آن از محاسن و نیکوکاری‌های آن شخص - گرچه به دروغ - سخن می‌گفتند و عمده هدفشان این بود که ضمن کاستن آلام و درد صاحبان عزا در آینده‌ای نه چندان دور مال و منالی فراچنگ آورند؛ اما آیا رثاء بر حاکمی ستمگر چون معتصم - که عمری در حق مردم جفا نموده - جز تملق، معنایی دیگر دارد؟ دعبل برخلاف بسیاری از شعرا که با تملق و چرب زبانی به دنبال جلب توجه دستگاه حکومت بودند؛ به بیان حقایق می‌پردازد. این ویژگی از شخصیت شاعر در ابیات زیادی قابل مشاهده است.

دعبل در ابیات زیر که در معارضه با یکی از شاعران متملق هم عصر خود سروده، قبری که معتصم در آن جای گرفته را، پلیدترین قبر و جایگاه می‌داند. اوج شجاعت و جسارت دعبل، در بیت دوم تجلی می‌یابد؛ جایی که شاعر با تشبیه معتصم به شیطان، او را مستحق آتش دوزخ می‌داند. شاعر در بیت سوم به ذکر دومین عاملی می‌پردازد که آتش دوزخ را به فرد مهجور ارزانی داشته است و آن این است که معتصم در دوران حاکمیت خود افرادی نالایق و ضد دین را برمسند خلافت نشانده و این افراد به خاطر عدم آگاهی، خسارت‌های جبران ناپذیری را بر امت اسلامی و دین وارد ساختند.

فِي شَرِّ قَبْرِ لَشْرٍ مَدْفُونٍ	قَدُّقُلْتُ - إِذْ غَيَّبُوهُ وَانصَرَفُوا
جَلَّتْكَ إِلَّا مِنَ الشَّيَاطِينِ	إِذْ هَبَّ إِلَى النَّارِ وَالْعَذَابِ فَمَا
أَضَرَّ بِالْمُسْلِمِينَ وَالِدِينَ	مَازَلْتُ حَتَّى عَقَدْتُ بَيْعَةَ مَنْ

(دعبل، ۱۹۷۲: ۱۷۵)

(ترجمه) «زمانی که او را در گور نهادند و مردم از کنار قبری که به بدترین مدفون تعلق داشت، بازگشتند گفتم: به جهنم و جایگاه عذاب برو که من تو را جز شیطان نمی‌بینم پیوسته چنین بودی تا آنکه بیعت کسی را که به مسلمانان آسیب رسانده (واثق) را فراهم آوردی.»

۳. ۱. ۳. به چالش کشیدن سیاست خلفای بنی‌عباس

بدون شک برملا ساختن شخصیت حقیقی و فاسد عباسیان، شجاعت و جسارت بی‌نظیری می‌طلبد که هرکس جرئت آن را ندارد؛ اما دعبل بدون ترس پرده تزویر از چهره آنان کنار می‌زند و شخصیت واقعی آنان را برملا می‌سازد. عباسیان که با ادعای ظلم‌ستیزی و دین‌داری روی کارآمدند. بعد از مدتی کوتاه به همان راهی رفتند که پیش‌تر امویان رفته بودند. آنان با اتخاذ سیاست‌های مغرضانه و ضد دینی، بیش از پیش پایه‌های دین را ویران کردند؛ از این رو شاعر هیچ‌یک از خلفای بنی‌عباس را شایسته حکومت نمی‌داند. چگونه می‌توان آنان را شایسته مقام حکومت دانست؛ زمانی که هارون رشید گمراه به همراه دو فرزندش امین و مأمون در رأس قدرت قرار گرفته‌اند. شاعر با معرفی چهره‌ی مزورانه خلفای بنی‌عباس در مسیر روشنگری مردم و جامعه گام برمی‌دارد (طالبی، ۱۳۹۱: ۲۱۰). و از این رهگذر می‌خواهد حقانیت اهل بیت (ع) را اثبات

نماید حرکتی که برایش خطراتی سخت به دنبال خواهد داشت.

وَعَاثَتْ بَنُو الْعَبَّاسِ فِي الدِّينِ عَيْثَهُ	تَحَكَّمْ فِيهِ ظَالِمٌ وَظَنِينٌ
وَسَمُّوا رَشِيداً لَيْسَ فِيهِمْ لِرُشْدِهِ	وَهَا ذَاكَ مَأْمُونٌ وَذَاكَ أَمِينٌ
فَمَا قُبِلَتْ بِالرُّشْدِ مِنْهُمْ رِعَايَةٌ	وَلَا لَوْلَى بِلَأْمَانَةِ دِينٍ
رَشِيدُهُمْ غَاوٍ وَطِفْلَاهُ بَعْدُهُ	لِهَذَا رَزَايَا دُونَ ذَاكَ مَجُونٌ

(دعبل، ۱۹۷۲: ۱۶۹)

(ترجمه) «بنی عباس به گونه‌ای دین را تباہ ساختند که هر ستمگر و مظنونی در آن حاکمیت یافت.

کسی را رشید نامیدند که از شعور کافی برخوردار نبود همینطور مامون و آن دیگری امین (شعور نداشتند)

هیچ حمایتی در مورد هدایت از آنان صورت نگرفت و هیچ حاکمی از آنان به امانتداری باور نداشت

رشید آنها (هارون) گمراه است و دو فرزندش بر مثال خودش بودند؛ از این رو مصیبت‌ها در برابر او بی پروا و بی حیا

می‌باشند.»

شاعر در ابیات زیر، بار دیگر زیر بنا و چرخه قدرت عباسیان را به شیوه‌ای تهکم‌آمیز و طنز گونه به چالش می‌کشد.

خلفای بنی‌عباس که از پس هم بر مسند خلافت می‌نشینند، هر یک از دیگری نالایق‌ترند. این حکام ناخلف به همان میزان

شایسته این جایگاه هستند که یک مطرب و آواز خوان بخواهد بر مسند خلافت بنشیند. آنگاه شاعر در بیت سوم تعجب و

شگفتی خود را از اینکه فاسقی در چرخه‌ی خلافت جای فاسقی دیگر را بگیرد، ابراز می‌نماید. نکته قابل توجه اینکه بسیاری

از شاعران هم‌عصر دعبل این حقایق را نیک می‌دانستند اما به خاطر مصلحت‌اندیشی و یا ترس، از بیان حقایق اعراض

می‌نمودند.

نَعَرَ ابْنُ شَكْلَةَ بِالْعِرَاقِ وَأَهْلَهُ	فَهَفَا إِلَيْهِ كُلُّ أَطْلَسٍ مَائِقٍ
إِنْ كَانَ إِبْرَاهِيمُ مُضْطَلِعاً بِهَا	فَلتَصَلِّحَنَّ مِنْ بَعْدِهِ لِمُخَارِقِ
وَلتَصَلِّحَنَّ مِنْ بَعْدِ ذَاكَ لَزُلْزَلِ	وَلتَصَلِّحَنَّ مِنْ بَعْدِهِ لِلْمَارِقِ
أَنِّي يَكُونُ وَلَيْسَ ذَاكَ بِكَائِنٍ	يَرِثُ الْخِلَافَةَ فَاسِيقٌ عَن فَاسِيقِ

(دعبل، ۱۹۷۲: ۱۴۰)

(ترجمه) «ابن شکله (ابراهیم بن مهدی) در سرزمین عراق و در برابر مردم نعره کشید و هر انسان ابلهی به سویش شتافت

اگر ابراهیم از پس خلافت بر می‌آمد هر آینه پس از او خلافت شایسته مُخَارِقِ خواننده نیز می‌شد

و بعد از او (ابراهیم) مطربانی چون زُلْزَلِ و مَارِقِ شایستگی آن را پیدا می‌کردند

چگونه ممکن است و به نظر شدنی نیست - که فاسقی در خلافت وارث فاسقی دیگر باشد».

شاید تصور شنیدن ابیاتی کوبنده در روزگاری که جور و ستم حاکمان بیداد می‌کرد؛ از شخصیتی چون دعبل برآید؛

شاعری که پنجاه سال چوبه دارش را بر دوش داشت و هر لحظه احتمال می‌داد که برآن آویخته شود. شاعر با شجاعت و

جسارتی کم‌نظیر از سیاست سراسر ظلم و استبداد بنی‌عباس خبر می‌دهد، سیاستی که دامنه‌اش بسیار گسترده است و همگان

از آن باخبرند؛ از این رو هرگاه خلیفه‌ای از خلفای بنی‌عباس بمیرد، کسی از روی حقیقت برایش گریه نمی‌کند. و از طرفی چون می‌داند حاکم بعدی سیاستی همچون خلفای پیشین در پیش خواهد گرفت، کسی خوشحال نمی‌شود. شاعر در این ابیات، به اوضاع بغرنج سیاسی و اجتماعی می‌پردازد؛ شرایطی که به بهبود آن امیدی نمی‌رود؛ چراکه هرگاه حاکمی از حکمای بنی‌عباس می‌میرد با خود نکبت و بدبختی را به گور می‌برد و چون حاکمی بر جای او می‌نشیند با خود کوله باری از نکبت و بدبختی را برای مردم به ارمغان می‌آورد. شاعر با نکره آوردن دو واژه «خلیفه» و «آخر» به فرومایگی جایگاه معتصم و فرزندش واثق اشاره می‌کند. عمده تلاش شاعر در این ابیات، افشای شخصیت واقعی خلفای بنی‌عباس و سلب مشروعیت سیاسی آنان می‌باشد (معروف، ۱۳۹۱: ۱۳).

خَلِيفَةٌ مَاتَ لَمْ يَحْزَنْ لَهُ أَحَدٌ
فَمَرَّ هَذَا وَمَرَّ الشُّؤْمُ يَتْبَعُهُ
وَأَخْرَقَامَ لَمْ يَقْرَحْ بِهِ أَحَدٌ
وَقَامَ هَذَا فَقَامَ الْوَيْلُ وَالنَّكَدُ

(دعل، ۱۹۹۱: ۸۳)

(ترجمه) «خلیفه‌ای مُرد و هیچ کس ناراحت نشد و دیگری آمد و کسی از آمدنش خوشحال نشد این یکی رفت و پلیدی با او همسفر گشت و آن دیگری برخاست و بدبختی و سیه روزی با او به پا خاستند.»

۲.۳. بد زبانی و مصادیق آن در شعر دعل

بی‌شک جوهر وجودی انسان به‌گونه‌ای است که نمی‌توان انتظار داشت که در تمام ابعاد اخلاقی از هر عیبی مبری باشد. هر انسانی هرچند نسبت به فضایل اخلاقی اهتمام داشته باشد، لاجرم با رذالت‌هایی همراه است و دعل از این قاعده مستثنی نیست و طبیعی است که در طول دوران زندگی و متناسب با محیط و شرایط حاکم اجتماعی به برخی از رذالت‌های اخلاقی گرفتار شود.

یکی از رذایل اخلاقی که در روایت اسلامی فراوان روی آن تأکید شده است، حفظ زبان از الفاظ و تعابیر ناپسند است. انسان زمانی که به بدزبانی روی می‌آورد بیش از هرکس خود متضرر می‌شود؛ چراکه شخصیت و جایگاه انسان با آسیب جدی مواجه می‌شود و این بدزبانی دیدگاه دیگران را نسبت به فرد تغییر می‌دهد. یکی از نقاط تاریک شخصیت شاعر - که حجم زیادی از ابیات را به خود اختصاص داده است - استفاده از تعابیر و الفاظ مستهجن و غیراخلاقی است. گاه زبان شاعر به قدری پرده‌درانه است که انسان از عنوان ساختن آن شرم می‌کند و مترجم از ترجمه آن امتناع می‌ورزد. وجود این‌گونه از اشعار بسیاری از پژوهشگران را با شگفتی مواجه ساخته و آنان را در مقابل این سؤال قرار داده که علت کاربرد ابیاتی این‌چنین مستهجن و غیراخلاقی در کنار اشعاری اخلاق‌مدارانه و همراه با تعهد چیست؟ و چگونه می‌توان آن را توجیه کرد؟ پاسخ به این سؤال چندان آسان نیست. به نظر می‌رسد فضای مسموم و همراه با انواع بد اخلاقی‌ها که شاعر تا ایام جوانی را در آن به سرآورده، در این جنبه از شخصیت شاعر تأثیر زیادی داشته است؛ فضایی که در آن رذایل اخلاقی بر فضایل غالب آمده بود و استفاده از الفاظ مستهجن - به ویژه بین جوانان - شایع بود؛ اما آنچه بیش از همه، استفاده از الفاظ مستهجن و ابیات غیر عقیفانه را نزد شاعر موجه جلوه می‌داد؛ بغض و نفرت زائد الوصفی بود که شاعر نسبت به خلفای

ستم‌پیشه عباسی داشت؛ بغضی که عنان اختیار از کف شاعر می‌ربود و گاهی بی‌اختیار رکیک‌ترین الفاظ خود را نثار آنان می‌کرد؛ تا شاید از این رهگذر بتواند قدری از شعله‌های خشمی، که در آن می‌سوخت بکاهد و در این زمان نه به قُبْح آن می‌اندیشید و نه به عقوبتِ اخروی و نه از کسی واهمه داشت. این اشعار که در واقع تجلی بخش نفرت شاعر نسبت به دشمنانِ اهل بیت پیامبر می‌باشد، از بسامد بالایی برخوردار می‌باشند. ناگفته پیداست بد زبانی و هتک حرمت دیگران به هر علتی که باشد، امری نکوهیده است و این صفت اخلاقی شاعر، به هیچ عنوان قابل دفاع نیست. ما در این مقاله برآنیم تا ضمن بررسی این رذیلت اخلاقی و بیان ریشه‌های آن، به تصویری درست از شخصیت اخلاقی شاعر دست یابیم. اینک برای تبیین بهتر موضوع ابیاتی چند از شعر شاعر که ناظر بر این جنبه از شخصیت شاعر است را به همراه علت آن می‌آوریم.

۳. ۲. ۱. بد زبانی با رویکرد سیاسی

این جنبه از هجو و بد زبانی شاعر که عموماً در مذمت خلفای بنی‌عباس یا کارگزاران گفته شده است، حجم زیادی از اشعار شاعر را در برمی‌گیرد. در ذیل به برخی از آن‌ها اشاره می‌شود.

شاعر در فراز نخست، بر احمد بن ابی دؤاد، یکی از چهره‌های با نفوذ دستگاه حکومت که با تملق و چاپلوسی سالها بر مسند قضاوت تکیه زده بود، حمله می‌برد و تمام ارزش وجودی او را، به مقام و جایگاهی محدود می‌سازد که آن را با حيله‌گری و عوام فریبی به دست آورده است. آنگاه و به شکلی غیر عفیفانه به او نسبت زنا زادگی می‌دهد. شاعر برای اثبات این اتهام، نسبت به پدر مهجو و اینکه چه کسی است اظهار بی‌خبری می‌کند و با این کار، مخاطب را با تردید مواجه می‌سازد که آیا پدر مهجو همان است که خود می‌گوید و یا مطربی به نام زریاب مغنی است؟ شاعر به همان میزان که در شناخت پدر مهجو از خود تردید نشان می‌داد، نسبت به سیرت و اخلاق او مطمئن سخن می‌گوید و بدون کم‌ترین تردیدی، او را بدترین انسان می‌داند.

وَأَصْبَحَ رَافِلاً فِي الْحُلَّتَيْنِ	وَلَمَّا أَنْ أَفَادَ طَرِيفَ مَالٍ
وَقَد كَانَ اسْمُهُ ابْنَ الْفَاعِلَيْنِ	تَكُنِّي وَانْتَمَى لِأَبِي دُوَادٍ
وَزِرْيَابٍ فَأَلَامٌ وَالِدَيْنِ	فَرْدُوهُ إِلَى فَرَجِ أَبِيهِ

(دعبل، ۱۹۷۲: ۱۷۴)

(ترجمه) «و زمانی که (احمد بن ابی دؤاد) از ثروتی برخوردار شد و احساس خوشبختی نمود

به کنیه ابی دؤاد دست یافت در حالی که پیشتر اسمش فرزند دو فاعل بود (حرامزاده بود)

پس خلقت او را به دو نفر برگردانید یکی پدرش و دیگری زریاب مغنی که هر دو از پلیدترین پدران هستند.»

شاعر همین مضمون را در ابیات زیر به گونه‌ای دیگر بیان می‌کند.

شاعر با رویکردی سیاسی، شخصیت احمد بن ابی خالد - که مدتی وزارت مأمون عباسی را برعهده داشت - را مورد حمله قرار می‌دهد و از او تصویری نکوهیده ارائه می‌دهد. دعبل سیمای ابو خالد که از فرط درد ناشی از سوء هاضمه بر خود

می‌پیچد؛ را به زنی تشبیه نموده که دوران پایان حمل را طی می‌کند. او که اینک در سیمای زنی حامله جلوگر شده؛ شکمش ظرفیت غذا (جنین) را ندارد؛ از این رو آنها را یک به یک چون مدفوع دفع می‌کند دعبل در بیت بعد ضمن تشبیه مهجو به سوسک سیاه، به او اتهام زنا می‌زند و او را محصول رابطه‌ای نامشروع می‌داند. شاعر در این ابیات با زیر پا گذاشتن مرزهای اخلاق تصویری نه چندان خوشایند از خود بر جای گذاشته است بدون تردید متهم ساختن فرد مهجو به زنازادگی - به هر نیتی که باشد - روانیست.

كَأَنَّ أَبَا خَالِدٍ مَرَأَةً
يَضِيْقُ بِأَوْلَادِهِ بَطْنَهُ
فَقَدْ مَلَأَ الْأَرْضَ مِنْ سِلَاحِهِ
إِذَا بَاتَ مُتَّخِماً قَاعِدَا
فِيخْرَاهُمُ وَاحِدًا وَاحِدًا
خَنَافِسَ لَا تُشْبِهُ الْوَالِدَا

(دعبل، ۱۹۷۲: ۸۶)

(ترجمه) «آنگاه که أبو خالد دچار سوء هاضمه شده و زمین گیر می‌شود، زنی را می‌ماند که شکمش گنجایش بچه‌هایش را ندارد در نتیجه آنان را یکی پس از دیگری دفع می‌کند زمین را از مدفوع خود پر ساخته (بچه‌هایش) او چون سوسکی است سیاه که به پدر شباهتی ندارد.»

دعبل در فرازی دیگر بر شخصیت پوشالی و مزورانه متوکل - که با حيله‌گری زمام حکومت را در دست گرفته - یورش می‌برد و بر این باور است که شخصیت او شایسته هجوی همگانی است؛ اما اگر دیگران به این کار اقدام نمی‌کنند علتی دارد و آن این است که متوکل در قبال سکوت آنان به خود فروشی تن می‌دهد (آذرشب، ۱۳۸۲: ۱۳۵). شاعر در این بیت - ضمن هجو متوکل - به برخی از شاعران مصلحت‌اندیش و ترسو گوشه می‌زند. اگر جانب اخلاق را فروگذاریم باید بگوییم دعبل در این بیت که خود در حکم قصیده‌ای است به زیبایی از پس معنی برآمده است. او با آوردن موصول «ما» - که دلالت بر تعظیم و تهویل دارد - در تلاش است گناه متوکل را بزرگ و نابخشودنی جلوه دهد (هاشمی، ۱۳۸۳: ۹۶). استفاده درست و خردمندانه از تصاویر و شگردهای ادبی، دنیایی از ناگفته‌ها را بر ذهن مخاطب جاری ساخته و او را در برداشت معنی آزاد می‌گذارد.

وَلَسْتُ بِقَانِلٍ قَدَعًا وَلَكِنْ
لَأَمْرٍ مَاتَعَبَدَكَ الْعَبِيدُ

(دعبل، ۱۹۷۲: ۷۵)

(ترجمه) «من اهل ناسزاگویی نیستم؛ اما بخاطر امر مهمی دیگران فرمانت را می‌برند.»

گاهی شاعر با استفاده از زبان هجو سعی می‌کند حاکمان را نسبت به اشتباهاتشان باخبر سازد و در این بین و به خاطر اینکه سخنش بر آنان گران نیاید و بهتر بردل بنشیند به زبان طنز روی می‌آورد.

زمانی که حسن بن وهب مسئولیت نامه‌رسانی را بر عهده داشت؛ در کار خود یعنی نامه‌رسانی با اشکالاتی مواجه شد (حموی، ۱۹۸۰: ۳۲۱/۳). آنگاه دعبل با اشعاری کوبنده و البته غیر اخلاقی او را آماج هجویات خود قرار داد. او در این ابیات حسن بن وهب را فردی بی‌تدبیر و بی‌کفایت می‌خواند که در صورت وارد آمدن هرگونه فشار بیرونی، ابتکار عمل را از دست می‌دهد و در این زمان در امر نامه‌رسانی نسنجیده عمل می‌کند و چه بسا نامه‌ها را به اشتباه به جایی دیگر می‌فرستد.

با این بی‌لیاقتی که در او سراغ داریم خوف آن می‌رود که این بار اشتباهی از جنس دیگر مرتکب شود و در محموله‌های پستی اشتباه کند و بجای ارسال محموله‌های مشتریان، آلت تناسلی قاطرها را در پاکت قرار داده و ارسال نماید که آنگاه فضاحت به اوج خود می‌رسد. شاعر در این ابیات به شیوه‌ای طنزگونه از بی‌تدبیری پستیچی و البته حاکم خبر می‌دهد؛ چراکه او با گماردن این شخص بی‌تدبیر، مقدمات اشتباهاتی چنین شرم‌آور را فراهم آورده است.

وَلَوْلَا أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ لَأَصْبَحَتْ
أَيُّورُ بَغَالِ الْبُرْدَحَشَوِ الْخَرَائِطِ

(دعبل، ۱۹۷۲: ۱۲۶)

(ترجمه) «اگر (درایت) خلیفه نبود بدون شک آلت قاطرهای نامه‌رسان درون کیسه‌های پست قرار می‌گرفت.»

۳. ۲. ۲. بدزبانی در راه دفاع از عقیده

گاه عقیده شاعر الهام‌بخش هجویات و بدزبانی شاعر می‌شود و او با استفاده از زبان آتشین خود، دفاع از حریم اهل بیت (ع)، را بزرگ‌ترین رسالت خود می‌داند.

زمانی که مروان، یکی از شاعران متملق عصر عباسی به حضرت علی (ع) نسبت‌هایی زشت و ناروا داد؛ دعبل به خروش آمد و با استفاده از الفاظی آتشین و غیر عقیقانه پاسخی دندان‌شکن به او داد. شاعر در این ابیات به شکلی طنزگونه مادر مهجو را به خیانت متهم می‌سازد و بر این باور است که مادر مهجو بسیار سخاوتمند است؛ اما سخاوتی که شاعر در پی اثبات آن است؛ نه تنها فضیلت نیست که بدترین نوع رذالت است و آن این است که مادر مهجو به راحتی خود را در اختیار دیگران قرار می‌دهد. اکنون نوبت به پدر مهجو می‌رسد. شاعر او را نیز به بخل که صفتی نکوهیده است، توصیف می‌کند شاعر در پایان از پیک خبر رسان می‌خواهد؛ تا خطمشی اعتقادی و سیاسی او را به مروان تفهیم کند. طبق آئین شاعر ناسزاگویی به ائمه اطهار و به خصوص حضرت علی (ع) در حکم مذمت پیامبر است و مریدان ائمه اطهار (ع) لحظه‌ای ساکت نخواهند نشست و به شکلی کوبنده پاسخ هرگونه بی‌حرمتی‌ها را می‌دهند.

قُلْ لِأَبْنِ خَائِنَةِ الْبُعُولِ
إِنَّ الْمَذْمَةَ لِلْوَصِيِّ
أَمُودَةَ الْقُرْبَى تَحَا
أَتَذْمُ أَوْلَادَ النَّبِيِّ
وَابْنِ الْجَوَادَةِ وَالْبَخِيلِ
هِيَ الْمَذْمَةُ لِلرَّسُولِ
وَلَهَا بَدْمٌ مُسْتَحِيلِ؟
وَأَنْتَ مِنْ وُلْدِ النَّفُولِ

(دعبل، ۱۹۷۲: ۱۵۲)

(ترجمه) «به پسر زن خیانت‌کننده به شوهران و پسر زن بخشنده و پسر مرد بخیل بگو بدگویی نسبت به جانشین راستین پیامبر، علی (ع) در حکم بدگویی به پیامبر است آیا می‌خواهی دوستی و خویشاوندی پیامبر را با سرزنش بیهوده به دست آوری. آیا فرزندان پیامبر را سرزنش می‌کنی، در حالی که خود حرامزاده‌ای بیش نیستی.»

۳. ۲. ۳. بد زبانی با انگیزه‌های فردی

بهترین ابزاری که شاعر را در مقابل دشمنان و بدخواهان یاری می‌کند، شعر است. او با بهره‌گیری از زبان شعر، به بهترین شکل بر دشمن خود حمله آورده و بر او غالب می‌شود. آن‌چنان که در ابیات زیر مشاهده می‌نماییم.

شاعر در نخستین فراز به یکی از شاعران هم عصر خود، ابوتمام یاخارک می‌شورد. این شاعر که موجبات خشم دعبل را فراهم آورده، در برخی از محافل از تبار نیک خود و نیای بد دعبل سخن گفته و با سخنانی ناروا مرزهای اخلاق را در نوردیده است. اینگونه سخنان ناروا دعبل را به خشم می‌آورد و او به شکلی غیراخلاقی به مادر مهجو آتھام زنا می‌زند. شاعر برای بیان این مضمون ابتدا در جایگاه انسانی خوش‌باور، نسبت به مادر مهجو نگاهی نیک دارد. این خوش باوری شاعر دیری نمی‌پاید؛ چراکه فرد مهجو با عملکرد سوء خود حقیقت خانواده‌اش را عیان می‌سازد؛ شاعر در این موقع به پندار اشتباهش نسبت به مادر مهجو، اذعان می‌کند و شخصیت واقعی او را -که زنازادگی است- برملا می‌سازد آنگاه با اشتباه خواندن پندار فرد مهجو نسبت به مادر خود، او را انسانی وارسته و پارسا معرفی می‌نماید. این رویکرد شاعر در هجو، یادآور هجویات جریر می‌باشد که چون برکسی حمله می‌آورد؛ جایگاه خود و خانواده‌اش را اعتلا می‌بخشید.

وَشَاعِرٍ عَرَّضَ لِي نَفْسَهُ	لِيخَارِكِ آبَاؤَهُ تَنَمِي
يَشْتُمُ عَرَضِي عِنْدَ ذِكْرِي وَمَا	أَمْسَى وَلَا أَصْبَحَ مِنْ هَمِي
فَقَلْتُ: لَا، بَلْ حَبْدًا أُمَّهُ	خَيْرَةٌ طَاهِرَةٌ عِلْمِي
أَكْذِبُ وَاللَّهِ عَلَى أُمَّهُ	كَكَذِبِهِ أَيْضًا عَلَى أُمِّي

(دعبل، ۱۹۷۲: ۲۱۶)

(ترجمه) «شاعری با کنایه خودش را بزرگ جلوه داد (و چنین گفت) که پدرانش به قبیله خارک منتسب هستند هنگام ذکر نام من ناسزا می‌گوید حال آنکه از ترس من، شب و روز ندارد گفتمش: چنین نیست؛ بلکه مادرش زنی خوش خصال است و تا آنجا که من می‌دانم او زنی خیر و پاکدامن است به خدا قسم در مورد مادرش دروغ می‌گویم همانگونه که او درباره مادرم دروغ می‌گوید.»

شاعر که به شوخ طبعی و بذله گویی مشهور است گاه برای پاسخ به طبع و ندای درونی و شاید هم راضی نگه داشتن مخاطبان خاص به بدزبانی طنزگونه روی می‌آورد.

دعبل در ابیات زیر که در هجو نویسنده‌ای نازیبا سروده، چهره او را به مدفوع تشبیه می‌نماید.

خَرَجْتُ مُبَكَّرًا مِنْ سُرٍّ مَنْ رَأَى	أُبَادِرُ حَاجَةً فَإِذَا عُمِيرُ
فَلَمْ أَثْنِ الْعِنَانَ وَقُلْتُ أَمْضِي	فَوَجْهَكَ يَا عُمِيرُ خَرِي وَ خَيْرُ

(دعبل، ۱۹۷۲: ۱۰۱)

(ترجمه) «صبح زود در پی برآوردن حاجتی روانه سامرا شدم که ناگهان عمیر را دیدم افسار مرکبم را به سوی او متمایل نساختم و گفتم: همان به که بروم چرا که ای عمیر - صورتت به مدفوع می‌ماند.»

۳. ۲. ۴. بد زبانی نسبت به خاندان و قبیله

شاعر گاهی و به انگیزه‌های مختلف بر قبیله و یا خاندان مهجو می‌تازد و به شیوه‌ای ابتکاری محاسن اخلاقی قبیله مهجو را مورد تردید قرار می‌دهد و آنان را به رذایل اخلاقی متهم می‌سازد.

در اولین فراز شاعر با رویکردی اعتقادی و سیاسی و با لحنی تند و غیر عقیفانه خاندان بنی وهب را هجو می‌کند. این خاندان در منجلا ب انواع آلودگی‌های اخلاقی گرفتار آمده‌اند؛ تا جایی که مردانشان به خاطر آرایش از زنان شناخته نمی‌شوند. آنگاه شاعر با الهام از آیات ۲۶ تا ۲۸ سوره یوسف «قَالَ هِيَ رَاوَدَتْنِي عَنْ نَفْسِي وَشَهِدَ شَاهِدٌ مِّنْ أَهْلِهَا إِنْ كَانَ قَمِيصُهُ قُدًّا مِنْ قَبْلٍ فَصَدَّقَتْ وَهُوَ مِنَ الْكَاذِبِينَ-وَإِنْ كَانَ قَمِيصُهُ قُدًّا مِنْ دُبُرٍ فَكَذَّبَتْ وَهُوَ مِنَ الصَّادِقِينَ-فَلَمَّا رَأَى قَمِيصَهُ قُدًّا مِنْ دُبُرٍ قَالَ إِنَّهُ مِنْ كَيْدِكُنَّ إِنَّ كَيْدَكُنَّ عَظِيمٌ» مردان و زنان آنان را به فسق و فجور متهم می‌سازد. با این استدلال که چون پیراهن مردان این قوم از پشت و زنانشان از جلو دریده شده، جایی برای انکار نمی‌ماند و آنان بهتر است به جای انکار آن را بپذیرند. این خاندان از کودکی با فحشا آشنایند و آن را نیک آموخته‌اند و در بزرگسالی آن را به کمال رسانده‌اند و در این میدان چنان مهارت یافته که این رذایل پاگوش و پوستشان درآمیخته و جزئی از سرشتشان شده است؛ تا جایی که دیگر قادر به ترک آن نیستند. توگویی دایه‌های آنان - که خود به فحشا شه‌اند- این رذیلت اخلاقی را بر بند ناف آنان گره زده‌اند که تا دنیا باقیست همراهشان باشد. هدفی که شاعر در این ابیات دنبال می‌کند، قدری با آیات قرآنی فرق می‌کند. صورت مساله در آیات قرآنی به گونه‌ای است که اتهام به گناه - با توجه به شواهدی که وجود دارد- تنها دامن یکی از طرفین ماجرا (زلیخا) را می‌گیرد؛ اما هدف دعبل چیز دیگری است. دعبل در صورت مساله تغییری ایجاد نمی‌کند؛ اما نوع برداشتی که دارد، فرق می‌کند. شاعر به دنبال رفع اتهام از طرفین ماجرا یا یکی از آنها نیست؛ بلکه هدف اصلی او، اثبات فسق و فجور، برای طرفین ماجرا (مردان و زنان) است و تنها در این صورت است که او به هدف نهایی خود می‌رسد.

إِذَا رَأَيْتَ بَنِي وَهَبٍ بِمَنْزِلَةٍ	لَمْ تَدْرِ أَيْهِمُ الْأَنْثَى مِنَ الذَّكَرِ
قَمِيصٌ أَتَاهُمْ يَنْقُدُّ مِنْ قُبُلٍ	وَقَمِيصٌ ذُكِرَانِهِمْ تَنْقُدُّ مِنْ دُبُرٍ
مُحَنِّكُونَ عَلَى الْفَحْشَاءِ فِي صِبْغٍ	مُحَنِّكُونَ عَلَى الْفَحْشَاءِ فِي كِبَرٍ
مُحَنِّكُونَ وَلَمْ تُقَطِّعْ سَرَائِرَهُمْ	بَيْنَ الْحَوَاضِنِ وَالِدَايَاتِ بِالْكَمَدِ

(دعبل، ۱۹۷۲: ۱۱۳)

(ترجمه) «اگر قبیله بنی وهب را در جایی ببینی؛ نخواهی توانست زنانشان از مردان تشخیص دهی

پیراهن زنانشان از جلو و پیراهن مردانشان از پشت دریده شده است

در کودکی فحشا را آموخته‌اند و در بزرگسالی نیز به آن عادت دارند

- با فساد خو گرفته‌اند و این عادت از آنان قطع نمی‌شود. این خصیصه بین پرستاران و دایه‌های آنان نیز به شکلی دیگر وجود دارد.»

هجو دعبل طیف وسیعی از افراد و حتی قبیله خزاعه را در بر می‌گیرد.

شاعر در ابیات زیر بر قبیله خود یعنی خزاعه حمله می‌برد و بدون توجه به اینکه خود به آنان تعلق دارد؛ آنان را از

هرگونه فضیلتی محروم می‌کند و از آنان می‌خواهد چون موضوع مفاخرت به میان آمد، دم فروبندند و ساکت باشند که این سکوت برایشان بهتر است. در بیت بعد شاعر دامنه هجو را گسترش می‌دهد و به شکلی زنده به آنان نسبت لواط می‌دهد و این ردیلت اخلاقی را تنها صفت بارزی می‌داند که خُزاعه می‌توانند، به وسیله آن، برخود ببالند. این ابیات گرچه هنرمندی شاعر-بخصوص در زمینه هجو کاریکاتوری را- برملا می‌سازد؛ اما از طرفی نشان‌دهنده نوعی آشفتگی در شخصیت شاعر است و بسیاری از پژوهشگران را به این اندیشه فرو برده است که چطور ممکن است شاعری متعهد چون دعبل-که نزدیک به نیم‌قرن دار بر دوش تمام مصیبت‌ها را در راه آئینش به جان می‌خرد-با زبانی این چنین گزنده و بدون کمترین ملاحظه‌ای بر قوم خود بتازد.

أَخْزَاعَ إِنْ ذُكِرَ الْفَخَاؤُ فَاْمَسْكُوا
لَا تَفْخَرُوا بِسَوَى الْوَاطِ، فَإِنَّمَا
وَصَعُوا أَكْفَكُمْ عَلَى الْأَفْوَاهِ
عِنْدَ الْمَفَاخِرِ فَخَرُّكُمْ بِسِتَاهِ

(دعبل، ۱۹۷۲: ۲۲۰)

(ترجمه) «ای قبیله خزاعه، چون سخن از افتخار به میان آمد، دم نزنید و دستانتان را بر روی دهانتان بگذارید مباد جز به لواط افتخار کنید؛ چراکه در زمان فخر فروشی تنها افتخار شما به مقعدها می‌باشد.»

نتیجه

- نگارندگان مقاله با پژوهشی که در دیوان شاعر انجام دادند به نتایجی دست یافتند که در زیر به برخی از آن‌ها اشاره می‌گردد:
۱. از بین جنبه‌های مختلف اخلاقی، بیشترین کاربرد و بسامد؛ در جنبه‌های مثبت، مربوط به شجاعت و در جنبه‌های منفی، مربوط به بدزبانی شاعر است.
 ۲. شجاعت و شهامت ادبی دعبل، بیش از هر چیز به خدمت اعتقاد و عقیده‌ی شاعر درآمده در مواردی نیز این شجاعت، رنگ قبیله‌ای به خود می‌گیرد که البته جزء نقاط تاریک شخصیت شاعر است.
 ۳. ریشه و عامل بدزبانی و پرده دری شاعر، بیش از هر چیز، ناشی از بُغْض و نفرتی است که نسبت به دشمنان اهل بیت پیامبر و بخصوص حکام ستم‌پیشه عباسی دارد، در مواردی نیز شاعر به علت‌هایی دیگر چون خصومت‌های فردی و یا از روی طبع به این کار روی می‌آورد.
 ۴. در سبک‌شناسی اسلوب بدزبانی دعبل باید گفت که شاعر برخلاف سنت رایج، کم‌تر از اسلوب دشنام و نفرین بهره می‌گیرد و به جای آن مهجوین را به ردالت‌هایی مانند زنازادگی، لواط و بخل متهم می‌سازد.
 ۵. باوجود سخن تاریخ‌نگاران و سیره‌نویسان که بدزبانی و هجو شاعر را در راه نیل به اهداف اقتصادی توجیه می‌کردند به استناد پژوهش صورت گرفته، ابیاتی که ناظر بر این ادعا باشد بسیار اندک است که البته در همین تعداد اندک ابیات نیز باید تأمل کرد.

کتابنامه

قرآن کریم

۱. ابن مسکویه (۱۳۷۱). تهذیب الأخلاق وتطهیر الأعراق، قم: نشر بیدار.
۲. ابوالعلاء المعرّی، احمد بن عبدالله (۱۹۶۴). رساله الغفران، بیروت: دار الصادر.
۳. آذرشب، محمدعلی (۱۳۸۲). تاریخ الأدب العربی فی العصر العباسی الأول، تهران: انتشارات سمت.
۴. الإصفهانی، ابوالفرج (۱۹۷۲). الأغانی، بیروت: مؤسسة جمال.
۵. الحموی، یاقوت (۱۹۸۰). معجم الأدباء، بیروت: دار الفکر.
۶. دعبل الخزاعی، علی (۱۹۶۷). شرح دیوان، الطبعة الأولى، مؤسسه الأعلمی.
۷. الدجیلی، عبدالصاحب عمران (۱۹۷۲). شرح دیوان دعبل الخزاعی، بیروت: دارالکتاب اللبنانی.
۸. راغب اصفهانی، حسین بن محمد (بی تا). معجم مفردات لألفاظ القرآن. مکتبه المرتضویه.
۹. سبحانی نیا، محمدتقی (۱۳۹۲). رفتار اخلاقی انسان باخود. چاپ اول. مؤسسه علمی فرهنگی دارالحدیث.
۱۰. الأشر، عبدالکریم (۱۹۸۳م). شرح دیوان دعبل الخزاعی، دمشق: طبع مجمع اللغة العربیه.
۱۱. شوقی ضیف (۱۴۲۷ق). تاریخ الأدب العربی ج ۳، الطبعة الثانية، قم: ذوی القربی.
۱۲. العسکری، ابوالهلال (۱۹۵۳م). الصناعتین، الطبعة الأولى، بیروت: داراحیاء.
۱۳. غریب، رز (۱۳۷۸). نقد بر مبنای زیبایی شناسی، ترجمه: نجمه رجایی: انتشارات دانشگاه فردوسی مشهد.
۱۴. قلی زاده، مصطفی (۱۳۷۳). دعبل خزاعی شاعر دار بردوش، تهران: سازمان تبلیغات اسلامی.
۱۵. گوهری، محمدجواد (۱۳۶۸). دعبل بن علی الخزاعی. تهران: چاپخانه سپهر.
۱۶. مطهری، مرتضی (۱۳۷۹). فلسفه اخلاق، قم: صدرا.
۱۷. میرزا احمد، علیرضا (۱۳۸۸). کندوکاوی در حیات و اندیشه سیاسی دعبل خزاعی. چاپ اول. تهران: پژوهشکده علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
۱۸. نادری، محمد (۱۳۹۵). باید و نبایدهای اخلاقی با تاکید بر آیات و روایات، چاپ اول. تهران: انتشارات مگستان.
۱۹. هاشمی، احمد (۱۳۹۴). جواهر البلاغة. ط الثانية، دار الاحیاء التراث العربی.
۲۰. یعقوبی، ابوالقاسم (۱۳۹۱). سیری در سیره اخلاقی امام حسین، چاپ اول. قم: انتشارات دارالفکر.
۲۱. افخمی عقدا، رضا، جمشیدی، فاطمه (۱۳۹۵). «واکاوی احساس کهنتری در شخصیت عنتره بن شداد از رهگذر سروده‌هایش» مجله زبان و ادبیات عربی شماره ۱۴. صص ۵۲-۲۷. (doi: 10.22067/jall.v8i114/45757).
۲۲. محمودی، أعظم (۱۴۰۰). «پست مدرنیسم ایدئولوژیک از منظر نقد جامعه شناختی» مجله زبان و ادبیات عربی، شماره ۲۵، صص ۶۲-۴۵. (doi: 10.22067/jall.v13.i2/2103-103).
۲۳. مختاری، قاسم (۱۳۷۹). «نقدی بر آراء مغرضانه برخی از ناقدان پیرامون شخصیت ادبی سرایندگان متعهد شیعی» مجله دانشگاه تهران، صص ۲۵۰-۲۴۱.
۲۴. معروف، یحیی (۱۳۹۱). «شخصیه دعبل الخزاعی من خلال التناقضات» فصلنامه إضاءات نقدیه، العدد الثامن، صص ۱۴۷-۱۳۳.

References

The Holy Quran.

Abu al-'Ala al-Ma'ri, A. A.(1964). Treatise on Forgiveness. Beirut: Dar al-Sadr. [In Arabic].

Al-Ashtar, A. K.(1983). Explanation of the Court of Da'bal al-Khaza'i. Damascus: Arabic Language Association. [In Arabic].

Al-Askari, A. H.(1953). Sanatin. first edition, Beirut: Dar al-Hayya. [In Arabic].

Al-Dujaili, A. S. I.(1972). Sharh Diwan Dabal Al-Khazaei. Beirut: Beirut: Lebanese Book House. [In Arabic].

Al-Hamwi, Y.(1980). Dictionary of Literature. Beirut: Dar al-Fikr. [In Arabic].

Al-Isfahani, A.(1972). Al-Aghani, Beirut: Jamal Institute. [In Arabic].

Azarshab, M. A.(2003). History of Arabic Literature in the First Abbasid Era. Tehran: Samat Publications. [In Arabic].

Da'bal al-Khuza'i, A.(1967). Sharh Diwan, Al-A'lami Institute, First Edition. Al-Alamy Foundation. [In Arabic].

Gharib, R.(1999). Aesthetic-Based Criticism, translated by Najmeh Rajaei, first edition, Mashhad: Ferdowsi University of Mashhad Press. [In Persian].

Gholizadeh, M.(1994). Dabal Khazaei, poet of Dar Bradush. first edition, Tehran: Islamic Propaganda Organization. [In Persian].

Gohari, M. J.(1989). Da'bal Ibn Ali Al-Khuza'i. Sepehr Printing House. [In Persian].

Hashemi, A.(2012). Jawahar al-Balaghah. second edition, Dar Al-Ihya' Arab Heritage. [In Arabic].

Ibn Muskawiyah.(1992). refinement of ethics and purification of Iraq. Qom: Nashr-e-Bidar. [In Arabic].

Mirza Ahmad, A.(2009). Exploration of the political life and thought of Dabal Khazaei. first edition, Tehran: publisher of the Research Institute of Humanities and Cultural Studies. [In Persian].

Motahari, M.(2000). Philosophy of Ethics. Qom: Sadra Publications. [In Persian].

Naderi, M.(2016) Ethical Do's and Musts with Emphasis on Verses and Narrations. First Edition, Tehran: Magestan Publications. [In Persian].

Ragheb Isfahani, H. M.(n.d). Dictionary of Vocabulary of Quranic Words. Mortazaviyeh School. [In Arabic].

Shoghi Z.(2006). History of Arabic Literature. Volume 3, Second Edition, Qom: Dhu al-Qirbi. [In Arabic].

Sobhani nia, M.T.(2013). Moral Behavior of Man with Himself. First Edition, Dar al-Hadith Scientific and Cultural Institute. [In Persian].

Yaghoubi, A.(2012). A Journey in the Moral Life of Imam Hussein. First Edition, Qom: Dar al-Fikr Publications. [In Persian].

Afkhami,R & F. Jamshidi. (2016). Research in the humiliation feeling of poetry antareh based on his poems, *journal of Arabic language & literature*, 14: 27-52.

(doi:10.22067/jall.v8i14.45757). [In Persian].

Mohmoodi, A.(2021). "Ideological postmodernism from the perspective of sociological critique", *journal of Arabic language & literature*, 25: 45–62

(doi:10.22067/jallv13.i2.2103–1032) .[In Persian].

Mokhtari, G.(2000). "A Critique of the Biased Opinions of Some Critics on the Literary Character of Committed Shiite Poets". *Journal of the University of Tehran*, Winter,4: 241-250. [In Persian].

Maroof, Y.(2012). " Dabbal Al-Khuzai's Personality Through Contradictions" *Pays Of Criticism in Arabic& Persin*, 8, 147-133. [In Arabic].